

**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14021129**

مقرر: مسعود عطارمنش

**موضوع:** المقدمة/علائم الحقيقة و المجاز /الاستعمال/ اشراب و تضمین

# اشراب و تضمین

بحث پیرامون اشراب و تضمین بود.

ابن ناظم در شرح الفيۀ پدرش در صفحۀ 257، تعریف خوبی برای پدیدۀ تضمین ذکر کرده است:

ان التضمين استعمال الكلمة في معناها الاصلي مزيدا عليه معنى آخر.[[1]](#footnote-1)

ابن هشام نیز در چند موضع از مغنی به این نکته اشاره می‌کند که:

و فائدة التضمين: أن يدلّ بكلمة واحدة على معنى كلمتين.[[2]](#footnote-2)

**سؤال**: مگر چنین نیست که کلمۀ مورد نظر به ضمیمۀ قرینه، بر دو معنا دلالت می‌کند؟

**پاسخ**: اینکه کلمۀ مورد نظر ذاتاً دلالت می‌کند یا به مدد قرینه، بحث دیگری است. هم‌اینک صرفاً به صدد تعریف تضمین هستیم و قصد داریم بگوییم پدیدۀ تضمین به معنای آن است که به وسیلۀ یک لفظ بر دو معنا دلالت شود. شرائط دلالت‌گری این کلمه ارتباطی به تعریف تضمین ندارد.

## مرور مثال‌های ذکر شده برای پدیدۀ تضمین

در جلسۀ سابق به این نکته اشاره کردیم که مثال‌های ذکر شده برای پدیدۀ تضمین، الزاماً مثال‌های درستی نیستند.

یکی از مثال‌های نامبرده، آیۀ شریفۀ ﴿وَ لا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكاحِ﴾[[3]](#footnote-3) می‌باشد که گفته شده است، فعل «لا تنووا» در آن تضمین شده است. «عزم» با «علی» متعدّی می‌شود بر خلاف «نوی» که بنفسه متعدّی می‌شود؛ بنابراین چون در آیۀ شریفه، «لا تعزموا» بدون «علی» متعدّی شده، به اعتبار آن است که فعل «لا تنووا» در آن اشراب شده است. ظاهراً «عزم» را به معنای نیّت مشرف بر عمل دانسته‌اند که چون اشراف بر عمل داشته و نزدیک به آن است، با «علی» متعدّی می‌شود؛ بر خلاف «نوی» که اشراف بر عمل در معنای آن نهفته نیست لذا بنفسه متعدّی می‌شود.

ولی برای ما روشن نیست که «عزم» صرفاً به معنای نیّت مشرف بر عمل بوده باشد هر چند قصد انکار آن را نیز نداریم. ممکن است «عزم» دو معنا داشته باشد یعنی هم به نیّت مشرف بر عمل اطلاق گردد و هم به مطلق نیّت؛ اگر چنین باشد طبیعتاً گاه با «علی» و گاه بنفسه متعدی می‌شود.

برای روشن شدن مطلب لازم است به استعمالات این واژه مراجعه نمائیم. اگر پس از مراجعه به استعمالات متوجه شدیم مثلاً در 95% استعمالات، «عزم» به معنای نیّت مشرف بر عمل بوده و با «علی» متعدّی شده است، تقریباً می‌توان کاربرد آن بدون «علی» را بر خلاف مقتضای وضع دانسته و برای توجیه این امر نادر، به دنبال راه چاره‌ای همچون تضمین بود.

نکتۀ دیگری که در مورد آیۀ مورد نظر وجود دارد آن است که ممکن است، معنای اصلی «عزم»، نیّت مشرف بر عمل باشد با این حال، کاربردش در مطلق نیّت از باب مجاز باشد نه از باب تضمین. تفاوت مجاز با تضمین در آن است که در استعمال مجازی، معنای اصلی اراده نشده است بنابراین محتمل است در آیۀ مورد نظر معنای اصلی «عزم» اراده نشده باشد چون ممکن است «لا تعزموا» مجازاً در «لا تنووا» استعمال شده و از قبیل مجاز باشد.

**سؤال**: در جلسۀ سابق فرمودید، تنها زمانی می‌توان به مجاز قائل شد که قرینۀ صارفۀ از معنای حقیقی وجود داشته باشد؛ این در حالی است که متعدّی شدن «لا تعزموا» بدون «علی»، قرینۀ صارفۀ از معنای حقیقی نیست چون می‌تواند معنای حقیقی اراده شده باشد و افزون بر آن معنای دیگری در آن تضمین شده باشد که متعدّی شدن بدون «علی» به اعتبار معنای تضمین شده باشد.

**پاسخ**: باید معنایی که از واژه درک می‌کنیم را معیار قرار دهیم. درک وجدانی ما تعیین‌کننده است. آیا «لا تعزموا عقدة النکاح» به معنای آن است که در هنگامی که مشرف بر عمل هستید، عقد نکاح را نیّت نکنید؟! این آیه بنابر آنچه آقایان گفته‌اند باید چنین معنا شود: «لا تنووا عقدة النکاح عند الاشراف علی العمل و لا قبل الاشراف علی العمل»؛ یعنی گویا معنای اصلی‌اش صرفاً در هنگام اشراف بر عمل است ولی می‌خواهد بگوید علاوه بر زمان اشراف، قبل از اشراف بر عمل نیز نیّت نکنید. آیا معنایش آن است که گویا دو مرحله نهی دارد که یک مرحله‌اش نهی از نیّت مشرف بر عمل است و مرحلۀ دیگرش نهی از نیّت با فاصله؟! مطلب برای ما روشن نیست هر چند قصد انکار آن را هم نداریم. شاید اگر آن را از باب مجاز بدانیم و بگوییم از همان ابتدا، «لا تعزموا» به معنای «لاتنووا» به کار رفته، با ذوق ادبی انسان سازگارتر باشد. محقق خراسانی در بحث مجاز این نکته را متذکر می‌شوند که مجاز نیازمند علاقه نیست بلکه نیازمند قبول طبع است؛ احساس ما آن است که کاربرد مجازی «لا تعزموا» در «لا تنووا» قبول طبع دارد گرچه اظهار نظر نهایی در مورد آن منوط به دقّت و بررسی بیشتر است.

باید به این نکته توجه داشت که گاهی یک واژه به دلیل آن که مجازاً در یک معنایی به کار می‌رود، متعلّق واقع می‌شود برای حرف جرّی که مربوط به آن معنای مجازی است. برای مثال در شعر معروف «أسدٌ علیَّ و فی الحروب نعامة» یعنی به من که می‌رسد شیر می‌شود ولی در جنگ شتر مرغ است. در این عبارت واژۀ «أسد» به معنای جریء و متجرئ به کار رفته است؛ بدین ترتیب «أسدٌ علیّ» به معنای «متجرئٌ علیّ» می‌باشد.

در این عبارت «أسد» به معنای خودش به کار نرفته است لذا مصداق پدیدۀ تضمین نیست. اگر «أسد» هم در معنای خودش و هم در معنای زائد دیگری به کار می‌رفت می‌توانستیم آن را مصداق پدیدۀ تضمین یا پدیدۀ استعمال لفظ در اکثر از معنا قلمداد کنیم.

مثلاً اگر شخصی بگوید «هذا الحیوان، أسدٌ علی سائر الحیوانات» واژۀ «أسد» هم در معنای حقیقی شیر به کار رفته است و هم معنای «متسلطٌ علی سائر الحیوانات» در آن تضمین شده است چون به هر حال شیر در بین حیوانات نوعی سلطنت دارد. در این گونه موارد می‌توان بحث تضمین را مطرح کرد ولی در مواردی که یک واژه صرفاً در معنای مجازی‌اش استعمال شده، بحث تضمین مطرح نیست.

برای مثال در آیۀ شریفۀ ﴿وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّماواتِ وَ فِي الْأَرْض﴾[[4]](#footnote-4)‏ واژۀ «الله» در معنای اصلی خودش استعمال شده است و افزون بر معنای حقیقی، معنای دیگری همچون «الفعّال لما یشاء» یا «المعبود» اشراب شده است.

در کشاف[[5]](#footnote-5) معنای معبود و مالک را در این آیه در تقدیر گرفته است ولی شاید بهترین وجه آن است که معنای «المتصرف» یا «الفعّال لما یشاء» در تقدیر گرفته شود. کلمۀ «مالک» با حرف «لام» متعدّی می‌شود نه با حرف «فی» لذا تناسبی با آیۀ شریفه ندارد چون در آیۀ شریفه از حرف «فی» استفاده شده است؛ «فی السماوات و فی الارض» نه «للسماوات و للارض».

البته در تقدیر گرفتن معنای «المعبود» نیز خوب است ولی به توجه به سیاق آیه و آیات قبل و بعد، این آیه ناظر به توحید افعالی خداوند است نه توحید در عبودیّت؛ یعنی می‌خواهد بگوید خداوند است که در آسمان‌ها و زمین تصرف می‌کند و در این دو فعّال لما یشاء است. معنای «المتسلط» نیز با «علی» تناسب دارد نه با «فی» لذا باید معنایی را در تقدیر بگیریم که با «فی» متناسب باشد.

کوتاه سخن آن که، اگر قرار است برای تضمین مثال بیاوریم، می‌باید در آن مثال، معنای حقیقی محفوظ باشد چون اگر معنای اصلی واژه اراده نشده باشد و معنای مجازی اراده شده باشد، مصداق پدیدۀ تضمین نخواهد بود بلکه استعمال مجازی سبب شده است این واژه با حرف جرّی که با آن متناسب نبوده، پیوند برقرار کند نه این تضمین سبب پیوند شده باشد. پس مجرّد این که یک واژه با حرف جرّ نامتناسب ارتباط برقرار کند به معنای وقوع تضمین نبوده و با مجاز نیز قابل توجیه است چون گاهی یک واژه به اعتبار معنای مجازی‌اش و این که آن معنای مجازی با فلان حرف جرّ متناسب است، با آن حرف جرّ پیوند برقرار می‌کند.

مثال دیگری که در کتاب مغنی برای پدیدۀ تضمین ذکر شده، آیۀ شریفۀ ﴿فأَماتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عامٍ﴾[[6]](#footnote-6) می‌باشد. تعبیر مغنی از این قرار است:

و الصواب أن يضمّن أماته معنى ألبثه، فكأنه قيل فألبثه اللّه بالموت مائة عام، و حينئذ يتعلق به الظرف (یعنی مائة عام) بما فيه من المعنى العارض له بالتضمين، أى معنى اللبث لا معنى الإلباث؛ لأنه كالإماتة فى عدم الامتداد. [[7]](#footnote-7)

بحث ایشان آن است که «إماتة» به معنای میراندن است و میراندن، امتدادبردار نیست لذا معنا ندارد گفته شود «صد سال او را میراند» چون معنا ندارد در این صد سال دائماً در حال مردن باشد؛ در نتیجه «مائة عام» نمی‌تواند متعلق به «أماته» باشد.

اما این مثال، مثال درستی برای تضمین نیست چون در این عبارت، یک «أماته» داریم و یک «موت» که در ضمن «أماته» می‌باشد. به بیان دیگر، «أماته» به معنای «جعله میّتاً» بوده و آن میّتی که در ضمن «أماته» هست امتدادبردار است و معنای عبارت چنین است: «جعله میّتاً مائة عام». «مائة عام» ظرف است برای میّتی که در ضمن «أماته» وجود دارد.

پیش‌تر این نکته را متذکر شدیم که مفعول مطلق، گاهی مربوط به خود فعل است و گاهی مربوط به فعلی است که در لابلای معنای فعل مذکور، تضمین شده است. برای مثال، در آیۀ شریفۀ ﴿وَ اللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَباتا﴾[[8]](#footnote-8) «انبتکم» به معنای «جعلکم تنبتون» است و «نباتاً» می‌تواند مفعول مطلق برای «تنبتون» قرار گیرد؛ معنای آیۀ شریفه چنین می‌شود: «جعلکم تنبتون نباتاً».

در مورد آیۀ مورد بحث نیز «أماته» به معنای «جعله میّتاً مائة عام» می‌باشد؛ باید دانست «أماته» به معنای «جعله یموت» نیست بلکه به معنای «جعله میّتاً» می‌باشد. «أماته» را به دو شکل می‌توان تفسیر کرد؛ «جعله میّتاً» یا «جعله یموت» و «جعله یموت» ناظر به مرحلۀ حدوث مرگ بوده و امتدادبردار نیست. ولی معلوم نیست معنای «أماته»، «جعله یموت» باشد. اگر «جعله میّتا» باشد «مائة عام» می‌تواند ظرف برای «میّتاً» قرار گیرد.

بدین ترتیب بدون تقدیر و به راحتی می‌توان «أماته مائة عام» را تحلیل نمود بی‌آن‌که نیازی به تضمین وجود داشته باشد.

## اقسام تضمین

پیش‌تر گفتیم علّت تضمین آن است که کاربست یک واژه معنای آن واژه را افاده نموده و معنای آن، معنای دیگری را به دنبال می‌آورد که لازمۀ معنای اول بوده و به تبع معنای اول، درک می‌شود.

تضمین به دو شکل است:

1.گاه بین خود فعل \_یا غیر فعل\_ و معنای دیگر تلازم وجود دارد. برای مثال در عبارت «أسدٌ علیّ و فی الحروب نعامة» خود معنای «اسد» با معنای «سلطنت» با حیوانات در تلازم است به طوری که وقتی لفظ «اسد» را می‌شنویم، معنای سلطان بودن شیر بر سائر حیوانات در خود آن نهفته بوده و نیازی نیست «علی سائر الحیوانات» در کنار آن ذکر شود تا معنای »متسلّط» فهمیده شود.

2. ولی گاهی، تا وقتی متعلّق نیامده، معنای تضمین شده به ذهن منتقل نمی‌شود. برای مثال در عبارت «قام إالی الصلاة»، «قام» به معنای ایستادن است و در معنای ایستادن، حرکت به سمت کاری نهفته نیست؛ لذا زمانی ذهن مخاطب متوجه حرکت کردن به سمت کاری می‌شود، که «الی الصلاة» به آن ضمیمه شود. «الی الصلاة« بیانگر آن است که ایستادن به منظور حرکت به سوی نماز بوده است. بنابراین ﴿قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ﴾[[9]](#footnote-9) به معنای «قمتم من النوم \_بنابر روایات[[10]](#footnote-10)\_ ذاهبین الی الصلاة» می‌باشد که ذهاب و سیر، می‌تواند علّت قیام تلقی شود.

همانطور که پیدا است نفس قیام به معنای آن نیست که شخص قائم، به یک سمتی حرکت کند، چون واژۀ «قمتم» معنای ذهاب را افاده نمی‌کند ولی به جهت آن که بعد از «قمتم» «إلی الصلاة» ذکر شده است، معلوم می‌شود معنای ذهاب و سیر در آن اشراب شده است.

کوتاه سخن آن که، گاهی تلازم بین خود کلمۀ مذکور و معنای مقدّر است ولی گاهی بین مجموع کلمه و متعلقاتش با معنای مقدّر ملازمه وجود دارد.

## هدف از تضمین

در اینجا یک سؤال مطرح است مبنی بر آن که هدف از تضمین چیست؟ پیش از پاسخ به این پرسش، سؤال دیگری مطرح است مبنی بر آن که اساساً آیا تضمین یک عمل قصدی محسوب می‌شود یا یک عمل قهری است؟ اگر گفتیم، متکلم با عنایت و قصد، تضمین را انجام می‌دهد طبیعتاً باید از هدف وی سخن بگوییم چون افعال قصدی انسان، نیاز به هدف و انگیزه دارند؛ اما اگر تضمین را عمل قهری بدانیم طبیعتاً نباید به دنبال هدفی برای آن باشیم.

برای مثال در عبارت ﴿قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ﴾[[11]](#footnote-11) متکلم قصد دارد سه معنا را به ذهن مخاطب منتقل کند که عبارتند از «قیام»، «ذهاب» و «إلی الصلاة»؛ ولی در مقام تکلم، تنها از دو لفظ استفاده می‌کنیم و از لفظ ذهاب استفاده نمی‌کنیم. علّت ذکر نشدن ذهاب چیست؟

اگر گفتیم ذکر نشدن ذهاب، عامدانه و با قصد است، باید توضیح دهیم که هدف ما از ذکر نکردن لفظ چه بوده است.

به عنوان هدف تضمین، می‌توان به یک سری امور اشاره کرد.

یکی از اهداف تضمین، ایجاز است که یکی از اهداف بلاغی محسوب شده و به معنای آن است که با کمترین الفاظ، بیشترین معنا را افاده کنیم.

نکتۀ دیگری که می‌تواند به عنوان هدف تضمین مطرح شود، درگیر نمودن مخاطب در فرایند فهم مقصود است. گاهی متکلم به تنهایی عهده‌دار افهام بوده و مخاطب را در فرایند افهام درگیر نمی‌کند؛ اما گاهی می‌خواهد مخاطب نیز در جمله‌سازی دخالت داشته باشد. برای مثال در فیلم‌ها و داستان‌ها، پدیده‌ای وجود دارد به نام تعلیق که در آن داستان و فیلم را نیمه‌کاره رها نموده و ترسیم بقیۀ آن را به مخاطب واگذار می‌کنند. بنابراین حضور فعال مخاطب در فرایند فهم، یکی از اهداف ذکر نکردن برخی از اجزای کلام تلقی می‌شود.

من تصور می‌کنم برخی از حذف‌هایی که در قرآن صورت گرفته، از همین قبیل است.

مثلاً در سورۀ مبارکۀ یوسف در حال گزارش قسمتی از ماجرا است که پادشاه مصر در حال تعریف کردن خواب خود برای معبّران است؛ اما ناگهان پرش نموده و به قسمتی از ماجرا می‌پردازد که مربوط به زندان است.

﴿وَ قالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرى‏ سَبْعَ بَقَراتٍ سِمانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ وَ سَبْعَ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ يابِساتٍ يا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُوني‏ في‏ رُءْيايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيا تَعْبُرُون\* قالُوا أَضْغاثُ أَحْلامٍ وَ ما نَحْنُ بِتَأْويلِ الْأَحْلامِ بِعالِمين‏ \* وَ قالَ الَّذي نَجا مِنْهُما (یعنی یکی از آن دو زندانی که همراه با حضرت یوسف علی نبینا و آله و علیه السلام در زندان بود و نجات یافت) وَ ادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ (یعنی پس از مدّتی، داستان را به خاطر آورد) أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْويلِهِ فَأَرْسِلُون‏ (گفت: من شما را به تأویل این خواب آگاه می‌سازم؛ مرا بفرستید)﴾‏[[12]](#footnote-12)

پس از آن ناگهان به زندان وارد شده و گفتگوی آن شخص آزاد شده با حضرت یوسف علی نبینا و آله و علیه السلام را گزارش می‌کند: ﴿يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ ... )[[13]](#footnote-13)

علّت این حذف و پرش می‌تواند آن باشد که خود مخاطب، قسمت‌های محذوف را بازسازی کند که به منظور درگیر کردن مخاطب در روند داستان است. البته نکتۀ دیگری نیز وجود دارد که در خصوص این مورد می‌تواند علت این حذف و پرش تلقی شود و آن سرعتی است که در داستان وجود دارد؛ یعنی به قدری به قضیه سرعت بخشیده شده است که به محض گفتن مطلب اول، گویا می‌گوید سریع‌تر ادامه بده و مطلب بعد را بگو و می‌خواهد با این کار به مخاطبان افهام کند این روند به قدری سریع بوده که گویا بلافاصله در زندان حاضر شده و گفتگو شکل گرفته است.

 مقصود آن‌که، تصور می‌کنم بسیاری از حذف‌های قرآنی به منظور درگیر نمودن مخاطب در فرایند فهم کلام و تخاطب است تا او را از حالت انفعالی به حالت فعّال تبدیل کند.

**سؤال**: آیا وقوع این پدیده را بیشتر در داستان‌ها در نظر دارید؟

**پاسخ**: بله؛ در داستان‌ها بیشتر چنین اتفاقاتی رخ می‌دهد.

**سؤال**: آیا چنین نیست که در همین داستان خداوند قصد دارد بیشتر بر روی دانه‌درشت‌ها دست بگذارد؟

**پاسخ**: این تصویرسازی‌ها بیشتر شبیه فیلم است که ناگهان از یک پرده به پردۀ دیگر منتقل می‌شود؛ یعنی نحوۀ داستان‌های قرآنی پرش از یک صحنه به صحنۀ دیگر است. علّت این پرش‌ها، آن است که خود مخاطب ما بین این حدّ فاصل را درک نموده و از همین رو متکلم نیازی نمی‌بیند آن را بیان کند و این که خود مخاطب در روند داستان درگیر شود، سبب می‌شود یک نوع طراوتی به شنیدن جریان بدهد.

**سؤال**: به نظر می‌رسد در حدّ فاصل بین ارسال و گفتگوی در زندان، نکتۀ خاصی وجود ندارد که گوینده بخواهد ذهن مخاطب در درک آن ناشط و فعّال باشد؟

**پاسخ**: بحث این است که گوینده می‌خواهد بگوید لازم نیست همه چیز را من بیان کنم چون برخی از امور را خودتان باید درک کنید. خود این یک موضوع است. گاهی گوینده یک داستان را از اول تا آخر با تمام جزئیات بیان می‌کند که سبب کسالت مخاطب می‌شود؛ لذا گاهی نفس این که قسمتی از داستان حذف شود و بازسازی آن به مخاطب واگذار شود، از کسالت او جلوگیری می‌کند.

یکی از نکاتی که در داستان‌های قرآنی وجود دارد، رفت و برگشت به عقب و جلو است به این صورت که نخست انتهای داستان را بیان می‌کند و سپس به ابتدای آن می‌پردازد. داستان بقرۀ بنی اسرائیل از همین قبیل است که نخست، انتهای داستان بیان شده و ناگهان به ابتدای آن می‌پردازد. این پرش‌ها به منظور آن است که ذهن مخاطب، به صورت خطّی و یکنواخت پیش نرود.

این پدیده در داستان‌های غیر قرآنی نیز وجود دارد. مثلاً در حال گزارش نمودن یک داستان است، ناگهان به آخرت می‌رود و دوباره به ادامۀ داستان باز می‌گردد.

یکی از علل این رفت و برگشت‌ها آن است که ذهن مخاطب، گیرندۀ محض نباشد. معنای فعّال شدن ذهن مخاطب، جلوگیری از کسل شدن او است.

تضمین به یک معنا، عبارت است از حذف لفظ دالّ بر معنای تضمین شده و اهدافی که این حذف را توجیه می‌کند چنان است که گفته شد از جمله بحث‌هایی که تحت عنوان ایجاز و اهداف ایجاز مطرح است. نکتۀ دیگری که ذکر شد نیز به تصور من، فعال کردن ذهن مخاطب است.

زمخشری در کشاف در جلد2 ص559 در ادامۀ داستان حضرت یوسف علی نبینا و آله و علیه السلام، در ذیل آیۀ شریفۀ ﴿ قالَ يا بُنَيَّ لا تَقْصُصْ رُؤْياكَ عَلى‏ إِخْوَتِك‏ فَيَكيدُوا لَكَ كَيْداً﴾ ‏می‌گوید:

فإن قلت: هلا قيل (هلّا قیل، متضمن لای نفی بوده و معنایش «چرا گفته نشده؟» است) : فيكيدوك، كما قيل: فكيدوني؟ (سؤال آن است که «کاد» بنفسه متعدی می‌شود پس چرا بجای «یکیدوک» گفته شده «یکیدوا لک»؟) قلت: ضُمِّنَ معنى فعل يتعدى باللام، ليفيد معنى فعل الكيد، مع إفادة معنى الفعل المُضَمَّن (یعنی ممکن است بگوییم در اینجا یک فعلی تضمین شده است که با »لام» متعدّی می‌شده است که ظاهراً آن فعل، «یحتالوا» است.

**سؤال**: آیا نمی‌تواند «لام» تقویت باشد؟

**پاسخ**: «لام» تقویت مربوط به مواردی است که متعلّق، فعل نباشد بلکه شبه فعل و مانند آن باشد.

**سؤال**: برخی گفته‌اند «لام» تقویت در مورد فعل نیز می‌آید که به منظور مبالغه و تأکید است؟

**پاسخ**: آن مواردی که به عنوان «لام» تقویت بیان شده، اشتباه است و در حقیقت، از قبیل تضمین و مانند آن است. واژگانی همچون اسم فاعل و مصدر برای متعلق‌ واقع شدن، با «لام» تقویت به کار برده می‌شوند ولی فعل چنین نیست.

**سؤال**: «فیحتالوا لک» در ادامۀ عبارت کشاف وارد شده است.

**پاسخ**: بله. گویا برای «یحتال» معنای لازم در نظر گرفته شده است.

به هر حال نکته‌ای که بیشتر بر آن تأکید داریم آن است که هدف تضمین را تأکید و مبالغه دانسته است:)

فيكون آكد و أبلغ في التخويف، و ذلك نحو: فيحتالوا لك. ألا ترى إلى تأكيده بالمصدر (یعنی «فیکیدوا لک» را با کلمۀ «کیداً» تأکید کرده و مفعول مطلق تأکیدی برایش ذکر نموده است؛ بنابراین مقام، مقام تأکید است و شاهد آن مفعول مطلق تأکیدی است؛ حال که در مقام تأکید است مناسب است هدف از تضمین، تأکید باشد)

اما این ادعا برای ما نامفهوم است. تضمین چه ارتباطی با تأکید دارد؟! روح تضمین، حذف لفظ و اکتفا نمودن به الفاظ موجود برای افادۀ معنا است؛ به بیان دیگر، یک لفظ خودش نیاید ولی معنایش بیاید. این حقیقت تضمین است و این که چنین پدیده‌ای چگونه می‌تواند برای تأکید استفاده شود برای ما نامفهوم است.

تضمین به منظور ایجاز، روشن است چون در ایجاز الفاظ کم می‌شود. تضمین به منظور درگیر کردن مخاطب در فرایند فهم نیز قابل قبول است چون برای افهام معنا، لفظی را به کار نبرده‌ایم و همین نکته سبب درگیر شدن مخاطب و مواجهۀ مستقیم وی با معنا خواهد شد. ولی تضمین به منظور تأکید برای ما روشن نیست. چگونه حذف لفظ سبب تأکید می‌شود؟

بله ممکن است بگویید این که هم از مفهوم «کاد» و هم از مفهوم «احتال» استفاده شده، با توجه به قرابت معنوی این دو به یکدیگر، معنا تأکید شده است. ولی تضمین، حذف نمودن لفظ دالّ بر معنا است و حذف نمودن چگونه می‌تواند سبب تأکید شود؟! شما باید علّت حذف را بیان کنید که چرا معنای دوم با لفظ خودش افهام نشده بلکه با لفظ‌های دیگر افهام شده است؟! افهام یک معنا با استفاده از سائر الفاظ، باید به منظور ایجاز و مانند آن باشد و الا اگر هدف دیگری در کار نباشد، چگونه می‌تواند حذف لفظ سبب تأکید معنا شود؟! به نظر می‌رسد ذکر نمودن تأکید به عنوان اهداف تضمین درست نیست.

یا مثلاً گاهی گفته می‌شود فائدۀ تضمین آن است که یک لفظ، معنای دو لفظ را افاده کند؛ باید دید آیا نفس این کار مطلوب است؟! چرا متکلم دو معنا را با یک لفظ افاده می‌کند؟! باید اهداف دیگر را مطرح کرد و الا مجرد این که یک لفظ دو معنا را افاده کند به تنهایی برای توجیه پدیدۀ تضمین کافی نمی‌نماید.

تمام این مطالب در صورتی جایگاه دارد که پدیدۀ تضمین را یک امر قصدی و عامدانه تلقّی کنیم؛ ولی به نظر می‌رسد تضمین گاهی قصدی نیست بلکه قهری است.

متکلم نخست الفاظ را در ذهنش مرور داده و از طریق الفاظ به معانی آنها می‌رسد و سپس الفاظ را بر زبان جاری می‌کند تا این الفاظ در ذهن مخاطب نقش ببندد و قضیۀ ملفوظۀ ذهنیه شکل بگیرد و به تبع آن، قضیۀ معقوله شکل بگیرد و معنای الفاظ درک شود.

به بیان دیگر، عملیاتی که در ذهن متکلم است تقریباً بر عکس عملیاتی است که در ذهن مخاطب است. در ذهن متکلم نخست یک معنا حاضر شده و برای آن در ذهنش الفاظ ذهنیه‌ای را در نظر می‌گیرد و سپس آن را بر زبان جاری می‌سازد تا این الفاظ در ذهن مخاطب به قضیۀ ملفوظۀ ذهنیه و در ادامه به قضیۀ معقوله منتهی شود.

پیش از ادامۀ مطلب مناسب است این نکته را متذکر شویم که مناطقه می‌گویند، تفکّر، گفتگوی درونی انسان است و از همین رو انسان به هنگام تفکّر، با الفاظ فکر می‌کند در نتیجه در صورت خراب شدن الفاظ، تفکّر انسان نیز خراب می‌شود. در علم پزشکی نیز این مطلب به اثبات رسیده است که اشخاص در حال تفکّر، تارهای صوتی‌شان حرکت می‌کند.

**سؤال**: کر و لال‌ها چطور؟

**پاسخ**: آنها نیز تارهای صوتی‌شان حرکت می‌کند هر چند بر زبانشان جاری نمی‌شود چون حرکت تارهای صوتی ملازم با قدرت تکلم نیست.

در یک مراسم جشن بودیم و یک شخصی برنامۀ جالبی اجرا می‌کرد به این صورت که دهانش را بسته بود و بلندگو را روی گلویش می‌گرفت و با حرکت دادن تارهای صوتی، اجرای عجیبی را ارائه می‌داد.

**سؤال**: کسی که کر مادرزاد است، اصلاً تصوری از الفاظ ندارد؟

**پاسخ**: ممکن است لفظ درونی داشته باشند. نمی‌دانم آنها به چه شکل فکر می‌کنند.

مقصود آن‌که، به نظر می‌رسد گاهی حرکت ذهن متکلم در حدّی سریع است که معانی به سرعت از ذهنش عبور نموده و لفظی که دالّ بر معنای مورد نظر است، در ذهنش حضور جدّی پیدا نمی‌کند و یا حتی اصلاً حضور پیدا نمی‌کند؛ به این صورت که در ذهن خود متکلم، از لفظ مذکور مستقیماً به معنا پرش می‌شود و این پرش یک عملیات ناخودآگاه است. یعنی چنین نیست که لفظ دالّ بر معنای تضمین شده در ذهنش باشد و تعمداً آن را نیاورد بلکه این لفظ یا اصلاً در ذهن خود متکلم هم حضور ندارد و یا حضورش جدّی نیست یعنی به سرعت می‌آید و محو می‌شود و متکلم التفات تفصیلی به آن پیدا نمی‌کند در نتیجه ناخودآگاه آن را نمی‌آورد و گویا متعلق را مربوط به همین لفظ مذکور می‌انگارد پس اساساً حذف شدن لفظ عامدانه نیست تا از هدف آن سؤال شود.

به نظر می‌رسد ما دو گونه تضمین داریم؛ گاهی متکلم عامدانه تضمین را انجام می‌دهد و گاه ناخودآگاه؛ بلکه شاید در اکثر موارد، تضمین به صورت قهری و ناخودآگاه رخ دهد که البته به اکثر بودن آن اصراری نداریم. بدین ترتیب تضمین در بسیاری از موارد یک عملیات غیر شاعرانه بوده و لفظ مورد نظر در ذهن متکلم یا اصلاً حضور پیدا نمی‌کند یا حضورش مستقرّ نیست.

**سؤال**: یعنی در غالب نصوص و متون ناخودآگاه چنین حذفی رخ می‌دهد؟

**پاسخ**: من تصور می‌کنم نوع موارد تضمین به این شکل است. در عبارت «قام الی الصلاة» معنای ذهاب در ذهن می‌آید ولی چنین نیست که لفظ ذهاب نیز در ذهن متکلم حاضر شود و تعمداً آن را ذکر نکند. در ذهن خود متکلم لفظ «قام» می‌آید و معنای «قام» و معنای «ذهاب» نیز می‌آید ولی لفظ «ذهاب» نمی‌آید. وقتی در ذهن متکلم لفظ «ذهاب» نیامد همان حالتی که در ذهن خودش ایجاد شده را می‌خواهد در ذهن مخاطب نیز ایجاد کند.

ادامۀ بحث را به جلسۀ بعد موکول می‌کنیم.

1. شرح ألفية ابن مالك لابن الناظم / 257 / (ما لا ينصرف) [↑](#footnote-ref-1)
2. مغني اللبيب، ج‏2، ص: 530 [↑](#footnote-ref-2)
3. البقرة : 235 [↑](#footnote-ref-3)
4. الأنعام : 3 [↑](#footnote-ref-4)
5. الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، ج‏2، ص: 5 [↑](#footnote-ref-5)
6. البقرة : 259 [↑](#footnote-ref-6)
7. مغني اللبيب، ج‏2، ص: 530 [↑](#footnote-ref-7)
8. نوح : 17 [↑](#footnote-ref-8)
9. المائدة : 6 [↑](#footnote-ref-9)
10. تفسير العياشي ؛ ج‏1 ؛ 297، ح48. [↑](#footnote-ref-10)
11. المائدة : 6 [↑](#footnote-ref-11)
12. يوسف : 43-45 [↑](#footnote-ref-12)
13. يوسف : 46 [↑](#footnote-ref-13)